

بسم الله الرحمن الرحيم

۹۸,۰۷,۱۰-۰۰۹

درس خارج اصول فقه

### تعلق امر به طبایع یا افراد

دو نکته در مورد فرمایشات مرحوم آخوند  
: ایشان فصلی در مورد اوامر دارند تحت  
عنوان اینکه می خواهد متعلق اوامر و  
نواهی را این فصل روشن کند و در این  
فصل سوال این است که آیا اوامر و نواهی  
به طبایع می خورند یا به افراد؟ مقصود  
اصلی بحث همین مقدار است که تکلیف  
طبیعت و فرد روشن بشود و فرد یعنی همان  
خصوصیات فردی ، مثلا زید هم انسان است و  
هم موجود است و هم اینکه خصوصیات فردی  
دارد و لذا اگر کسی زید را بخواهد بخش  
بخش کند یک ماهیت است بنام انسان و یک  
وجود ماهیت و یک خصوصیات فردی که زید  
را زید کرده است.

### دو دیدگاه فلسفی خصوصیات فردی

حال در فلسفه در باب خصوصیات فردی دو  
دیدگاه وجود دارد یکی فرد بودن و خاص  
بودن زید است به آن عوارضی است که زید  
را خاص کرده است مثلا می گویند زید  
انسان است ولی انسانی که کم و کیف این  
و متی خاص دارند مقولات تسعه عرضیه ،  
شما این طبیعی جوهر را وقتی نه تا  
مقوله عرضی کنارش بگذارید آن موقع می

شود زید ، مکان خاص ، زمان خاص و نسبت های خاص کم و کیف خاص و هفت تا مقوله نسبی که نسبت به مکان و زمان و... یک دید دیگر در فلسفه این است که زید بخاطر اینکه وجود عین تشخص است و وجود تشخص پیدا کرده است.

دید اول را تقریباً فیلسوفانی که یا دانسته اصاله الماهیتی هستند یا ندانسته اصاله الماهیتی هستند با آن کار می کنند که خصوصیات زید به آن مقولات تسعه هست.

دید دوم را کسانی که توجه به اصاله الوجود دارند اعلام می کنند و اول کسی هم که این را بیان کرده است فارابی است. اینکه می گوئیم توجه دارند یعنی اینکه متوجه اند که وجود عین تشخص است و عوارض مشخصه نمی توانند به زید خصوصیت بدهند.

ما هرکدام از این دیدگاه ها را که داشته باشیم در علم اصول یک سوال مطرح می شود که آیا خصوصیات فردیه در طلب دخالت دارند یا خیر؟

این سوال آن موقع آخوند است بعد چون آخوند مبنایش همین بحثی است که الان می گویند چون طلب ینقسم علی قسمین : طلب وجود و طلب عدم ، طلب وجود امر است و طلب عدم نهی است اصرار دارند که طلب

وجود و عدم به خصوصیت فردی نمی خورد بلکه امر که طلب وجود است و نهی که طلب عدم است به طبیعت (طلب ایجاد یا ترک طبیعت) می خورد.

#### نظر آخونده

لذا زیبا هم عبارت پرداززی کرده که حق این است که اوامر و نواهی **تکون متعلقه بطبائع دون الافراد** بمعنی بعد تفسیرش کرده که معنایش این است که طلب ایجاد طبیعت در امر شده یا طلب ترک طبیعت در نهی شده است.

خصوصیت فردی نه در آمدن طلب وجود دخالت دارد (چون آخوند می فرمایند مناط ندارد) مولا می خواهد صلاه محقق شود مولا به صلاه در نقطه یمین یا در نقطه یسار کار ندارد یا اینکه مولا می خواهد رقبه آزاد شود و خصوصیات خاص رقبه برایش موضوعیت ندارد چون خصوصیات فردیه مناط ندارد مرحوم آخوند می فرماید حق این است که امر و نهی به طبیعت خورده و به خصوصیت فردی نخورده است.

#### اشکال و جواب آخوند

سوال دیگری را مرحوم آخوند مطرح می فرمایند: اینکه مولا وقتی طلب وجود طبیعت را می کند یعنی طلب می کنم آنچه که وجود دارد را شما وجود بدهید؟ اینکه طلب حاصل است این قسمت مورد استفاده

است هم در بیان امام ره و محقق خویی و آیت الله فاضل ، آخوند از خودش سوال پرسیده که من وقتی می گویم طلب وجود انسان طلب وجود طبیعت صلاة و طلب ترک طبیعت غصب و طلب ترک طبیعت غیبت که امر بشود طلب وجود و نهی هم بشود طلب عدم و متعلق این وجود و عدم هم طبیعت باشد بعد آخوند می فرماید این به چه معناست که من طلب کنم وجود را ، اینکه نمی شود پس باید آنجا بجای مسأله تحصیل حاصل ، بجای وجود بگوئیم ایجاد ، یعنی مولا طلب ایجاد طبیعت را کرده است (این مدعای دوم آخوند است) پس امر طلب وجود است نه خصوصیات فردیه و بخاطر مشکل تحصیل حاصل این وجود را تبدیل به ایجاد می کنیم .

بعد می فرماید چرا می گوئیم طلب وجود است و طلب خود ماهیت نیست؟

چون ماهیت بی مناط است بی مناطی ماهیت هم مربوط به این نیست که من بگویم اصله الوجود بشوم تا بگویم ماهیت بی مناط است چون اصله الماهیتی ها هم قبول دارند که ماهیت مناط ندارد چون ماهیت من حیث هی را اصیل نمی دانند ما ماهیت مجعوله را که جاعل جعلش کرده که در بدایه هم خواندید ذیل ادله اصله الوجود و اصله الماهیه بحث این طوری بین فلاسفه بوجود می آید آنها هم خودشان را نجات می دهند که ما هم که می گوئیم

اصاله الماهیتی هستیم ماهیت مجعوله را می گوئیم نه ماهیت من حیث هی را بعد آخوند تتمه ای دارند که وقتی شما وارد فضای عقلائی بشوید هم همین طور است ، ماهیت من حیث هی لا یثمن و لا یغنی من جوع است آن واقعیت خارجی است که رفع عطش می کند لذا این سازمان فرمایش آخوند شد طلب وجود ماهیت و طلب ترک ماهیت بعد این وجود و ترک که محل بحث ما است یعنی وجود و عدم و وجود را درست کرد که باید با وجود کار کنیم نمی شود با ماهیت کار کرد .

حالا زبان امروزمان را بکار ببریم فقه اکبر کلام آخوند این است که باید با وجود کار کنیم نه با ماهیت و یا به جهت بحث فلسفی همه قائل به این هستیم که ماهیت من حیث هی اعتباری است یا اینکه بخاطر یک بحث عقلائی .

چون عند العقلاء ماهیت من حیث هی ، ماهیت به حمل اولی بدرد نمی خورد از مفاهیم ذهنی هستند که کاری از آنها بر نمی آید. حال همین سازمان فرمایش مرحوم آخوند را بر سر عدم پیاده کنید همان طور که بر سر وجود پیاده کردیم طلب وجود ماهیت ، خصوصیات فردی چونکه مناط نداشت کنار رفت و ماهیت هم چون لا یثمن و لایغنی من جوع است وجود مطرح می شود وجود هم بخاطر اینکه تحصیل حاصل پیش می

آید تبدیل به ایجاد می شود و در نهی هم می فرماید طلب ترک طبیعت است باز طلب ترک سابق هم محل بحث نیست بخاطر اینکه تحصیل حاصل پیش نیاید و غیر مقدور هم نشود.

مرحوم آخوند وقتی در باب نواهی خواستند طلب ترک را تفصیل بدهند فرمودند اگر این ترک ترک سابق باشد یا ترک ازل باشد دوتا اشکال دارد هم حاصل و هم غیر مقدور است که الان بیشتر تمرکز بر سر غیر مقدوریت است بنابراین طلب ترک طبیعت است نه طلب ترک فرد و ترک را هم می گویم ترک لاحق است و ترک لاحق هم مقدور است و غیر مقدور نیست.

این بحث آخوند هم از نظر ایشان ارتباطی با اصاله الوجود ندارد یک بحث فلسفی است و کاری با ماهیت و وجود ماهیت ندارد اگر کسی هم بخواهد اصرار کند که فلسفی است مرحوم آخوند پاسخ داده اند فرموده این ماهیتی که شما می خواهید با آن کار کنید و علی کلا القولین اعتباری است که هم اصاله الوجود و هم اصاله الماهیه می گوید اعتباری است ناچارید بحث فلسفی بودن را کنار بگذارید.

این نظر کسانی هست که می خواهند این طوری بحث کنند . (مثل محقق اصفهانی شاگرد آخوند)

ما البته ترجیح دادیم و تقویت کردیم که آخوند ذیل عبارتش قرائنی وجود دارد که این قرائن کاملاً نشان می دهد که آخوند با چه چیزی کار می کند با یک فهم عقلانی کار می کند فرد را بخاطر بی مناطی کنار می گذارد بعد ماهیت را کنار می گذارد بخاطر اینکه ماهیت بحمل اولی مفهوم و ماهیت بدرد نمی خورند می رود در متن واقع که متن واقع مصلحت دارد و وجودش را طلب می کنم برای اینکه تحصیل حاصل نشود می شود ایجاد ، یا اینکه ترکش را طلب می کنم برای اینکه ترک لاحق مقدور باشد.

#### اشکال شاگردان آخوند ره

شاگردان مرحوم آخوند اعتراضی کردند که اگر امر طلب وجود است و نهی هم طلب عدم است. اشکال مهمی که برای ما بوجود می آید این است که بگوئیم برای ما در وجود و عدم مصلحت الزامی وجود دارد لذا ما طلبش می کنیم لذا اگر مصلحتش الزامی باشد طلب من وجوبی است اگر مصلحتش الزامی نباشد طلب من استحبابی است ولی طلب وجود می کنم لمصلحة الزامیه لوجود الشئ. از آخوند هم قبول می کنیم ما فرد را طلب نمی کنیم چون خصوصیت فردیه مصلحت ندارد ما وجود طبیعی را طلب می کنیم چون مصلحت الزامی دارد و همچنین است در عدم. اگر این طور باشد باید من

عدم را طلب کنم اگر عدم مصلحت الزامی داشته باشد .

شاگران آخوند می خواهند بفرمایند که این جور نیست گاهی اوقات وجود مصلحت الزامی دارد و گاهی اوقات مفسده لازم الاجتناب دارند اگر مصلحت الزامی داشت وجود را طلب می کنیم و اگر وجود مفسده الزامی داشته باشد دیگر نمی توانم طلب کنم چون در اینجا طلب معنا ندارد من باید بگویم وقتی وجود دارای مصلحت شد و ادار می کنم بروید وجود را بیاورید وقتی وجود دارای مفسده لازم الاجتناب شد شما را از تحقق وجود باز می دارم لذا در سیستمی که از آخوند قبول می کنند می گویند امر و ادار کردن مکلف است بسوی وجود و نهی باز داشتن مکلف است از وجود . چون ما داریم با مصلحت الزامی وجود و مفسده لازم الاجتناب وجود کار می کنیم لذا محقق خویی به این تصریح می فرمایند به این مکانیزم: اول مطلبی از استادش نقل می فرماید (در کتاب محاضرات ج ۳ ص ۲۷۲) من ناحية ما ذكره جماعة من المحققين من أنّ النهي موضوع للدلالة على الزجر والمنع عن الفعل باعتبار اشمال متعلقه على مفسدة إزامية ، والأمر موضوع للدلالة على البعث والتحرك نحو الفعل باعتبار اشماله على مصلحة إزامية ، وذكروا في وجه ذلك هو أنّ



النهي لا ينشأ من مصلحة لزومية في الترك  
(مستشکلین به مرحوم آخوند می خواهند  
این طور بگویند که اگر ترک مصلحت  
الزامی داشت شما حق داشتید بگوئید که  
امر و نهی هر دو طلب هستند ولی امر طلب  
است وقتی وجود مصلحت الزامی دارد و نهی  
هم طلب است وقتی عدم مصلحت الزامی دارد  
ولی واقع مطلب این که نیست امر طلب است  
چون وجود مصلحت الزامی دارد و نهی جای  
است که وجود مفسده لازم الاجتناب داشته  
باشد اگر حقیقت نهی این باشد دیگر شما  
نمی توانید بگوئید که طلب می کنم شما  
چه چیزی را می خواهید طلب کنید؟ وجود  
مفسده دارد و شما باید باز بگذارید و  
زجر عن الوجود کنید) حرف مهمشان به  
آخوند این است که چرا ما می گوئیم نهی  
زجر عن الوجود است نه طلب عدم ، وجهش  
این است که **أَنَّ النَّهْيَ لَا يَنْشَأُ مِنْ مَصْلَحَةٍ**  
**لِزُومِيَةٍ فِي التَّرْكِ لِيُقَالَ إِنَّ مَفَادَهُ طَلْبُهُ ،**  
**بَلْ هُوَ نَاشِئٌ مِنْ مَفْسَدَةٍ لِزُومِيَةٍ فِي الْفِعْلِ ،**  
**وَعَلَيْهِ فَلَا مَحَالَةَ يَكُونُ مَفَادُهُ الزَّجْرُ**  
**وَالْمَنْعُ عَنْهُ ، فَإِذْنٌ لَا وَجْهَ لِلْقَوْلِ بِأَنَّ**  
**مَفَادَهُ طَلْبُ التَّرْكِ أَصْلًا.**

آخوند آمد گفت امر طلب است و نهی هم  
طلب است منتهی امر طلب وجود است و نهی  
هم طلب عدم است و بعد گفت متعلق این  
وجود و عدم طبیعت هست و فرد نیست چون  
فرد مناط ندارد بعد در وجود بخاطر

اینکه تحصیل حاصل نشود کردش ایجاد ، طلب ایجاد طبیعی، حالا یا عقلی یا عقلانی این کار را کرد که ما عقلانی را تقویت کردیم برخی ها همین مسیر را می خواهند با آخوند برونند که اگر ما دنبال مناط رفتیم که مناط کجاست؟

مناط در وجود است و مناطات مصالح و مفاسد هستند وجود مناط مصلحت را داشت و شما به آن بعث کن . وجود مناط داشت یعنی مفسده داشت شما از وجود زجر کنید.

#### کلام مرحوم مظفر

همین مدرسه را تلمیذ مرحوم خویی ره ، مرحوم مظفر در کتاب اصول در نهی بیان کرده است که عالی از دانی طلب ترک کرده است "فقل علی الاصح زجر العالی عن الدانی" فعل را ، یعنی یک صحیح داریم که ما بگوئیم طلب ترک و یک اصح داریم که بگوئیم زجر عن الوجود ، سازمانش این است که وقتی ما رفتیم سراغ مصلحت و مفسده می گوئیم چه چیزی مصلحت و مفسده دارد؟ وجود ، پس زجر از وجود می دهم لذا مرحوم مظفر می فرماید آن صحیح است و این هم اصح است بخاطر اشمال بر مناط ، مبنای آخوند اشمال بر مناط است و اشمال بر مناط اقتضاء می کند که مساله بر گردد به وجود وقتی به وجود برگشت دیگر طلب در نهی از کار می افتد.

نتیجه گیری مرحوم مظفر: وقتی ما می گوئیم وجود را در امر طلب می کنیم یا در نهی از وجود زجر می دهیم لازمه زجر از وجود طلب مطلق عدم است لذا حق با قدماء است که می فرمودند مطلوب ترک است نه اینکه کف باشد چون کف عدم مقید، وقتی ما گفتیم در نهی مولا می خواهد شما را از وجود دارای مفسده باز بدارد زجر از وجود مطلق ، مطلوبیت عدم مطلق از آن بیرون می آید.

سوالات شاگردان مرحوم آخوند از ایشان در مورد مناط است که در نهی آیا مناط متعلق به عدم است یعنی عدم مصلحت دارد یا اینکه وجود مفسده دارد اگر عدم مصلحت می داشت حرفی نداشتیم طلب کن عدم را.

بعد عرض کردیم که فرمایش خوب مرحوم مظفر و مرحوم خویی ره می شود صحیح و اصح ، که اصح می شود اصح زجر و صحیح آن طلب عدم می شود اصح زجر از وجود است چون وجودش مفسده دارد عیبی ندارد وقتی زجر وجود می دهیم بگوئیم مطلق عدم مطلوب ماست. بعد هم مرحوم مظفر می فرماید صدق عرفی هم همین طور است وقتی مولا می فرماید غیبت نکن در امثال ، کی عرف به شما می گوید امثال کردید؟ وقتی که غیبتی واقع نشود. دیگر عرف تحقیق نمی کند که شما میل و توان غیبت داشتید و

غیبت نکردید یا نه ، این طور نیست .  
وقتی نگاه می کنیم مطلوب برای مولا تحقق  
عدم است ولی عدم مفاد نهی نیست چون نهی  
زجر از وجود است .

اینها می گویند ما یک مشکل با آخوند  
داریم همان طوری که امر وجود دارد  
ببینید آمده اند وارد سازمان مناطی  
آخوند شده اند آخوند در متعلق اوامر و  
نواهی با مناط کار کرد و فرد را با  
مناط کنار گذاشت آخوند فرمودند " الحق  
ان الاوامر و النواهی تكون متعلق بطبائع  
دون الافراد بمعنا ان متعلقه فی الامر"  
مثلا طلب ایجاد است و متعلقه فی النهی  
طلب ترک است و متعلقهما یعنی وجود و  
عدم صرف الطبیعه چون فرد مناط ندارد  
اینها می گویند مرحوم آخوند شما با چه  
چیزی کار کردید ولی معنای حرف شما این  
است که در امر وجود مناط دارد و در نهی  
هم عدم مناط دارد یعنی عدم واقعا مصلحت  
دارد؟ یا وجود مفسده دارد .

بر اساس مسلک عدلیه اگر وجود مصلحت  
داشت می شود امر و اگر وجود مفسده داشت  
می شود نهی ، مرحوم آخوند اگر با مناط  
کار می کنید نمی شود بر اساس سازمان  
مناطی به مرحوم آخوند اشکال کرد که پس  
این طور بفرمایید که امر بعث الی  
الوجود است و نهی هم زجر عن الوجود است

آیا امر باید است و نهی نباید؟

سوال این است که آیا امر باید است و نهی نباید است؟

پاسخ مرحوم اصفهانی ره

مرحوم اصفهانی این بحث را زیبا بیان فرموده اند که وقتی می گوئیم امر یعنی باید است و نهی را نباید بگوئیم آیا امر را می گوئیم باید و نهی را هم باید بگوئیم باید؟ و بعد این باید را به وجود بزنیم و این باید را به عدم بزنیم یا اینکه امر را میگوئیم باید و نهی را میگوئیم نباید. و باید و نباید هر دو را به وجود خواهیم زد .

پاسخ مرحوم مظفر ره

مرحوم مظفر ره در کتاب اصول این سازمان را هنرمندانه و روان بیان فرموده اند حتی عبارات ایشان از برخی عبارات محاضرات روان تر است و فرموده اند علی الاصح باید بگوئیم زجر عن الوجود و لازمه زجر عن الوجود مطلوبیت عدم است و لذا در صدق امثال دیگر کسی متوقف بر احراز کف و نفس نیست این سازمان نجف هست حال اگر کسی در این فضا حرکت کرد باید ببینیم می خواهد استدلال اثباتی بکند یا استدلال ثبوتی . و در استدلال ثبوتی آیا صحیح و اصح وجود دارد یا صحیح و غلطی در کار است ؟ و در استدلال اثباتی چه اتفاقی می افتد از همین جا وارد تحلیل امام ره خواهیم شد

